بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

گرچه به مناسبت بحث تعلم علوم از غير اهل‌بیت وارد این بحث كلي شديم اما خود بحث في حد نفسه می‌توانست مستقل مطرح بشود به اين شكل كه آيا به‌طورکلی می‌شود از غیر مؤمن و مسلم علمي را فرا گرفت و دانش‌هایی را اخذ كرد یا نه؟

# بررسی اجمالی روایات أخذ علم

اگر با اين نگاه كلي به قضيه نگاه بكنيم با قطع‌نظر از رواياتي كه در خصوص علوم غير اهل‌بیت بود می‌شود گفت كه دو طایفه روايات داريم كه باید نسبت میان این‌ها و همین‌طور نسبت این‌ها را با رواياتي كه درباره علوم غير اهل‌بیت بود، سنجيد.

1. دسته‌ای از روايات می‌گويد علم را از هر جا که هست بگيريد و مقيد نشده به اينكه از مؤمن یا مسلم باشد و يك اطلاق اين شكلي دارد.
2. در مقابل آن رواياتي وجود دارد كه محدودیت‌هایی را گذاشته است.

يكي دو روايتي كه اطلاق يا تعميمي داشت نسبت به اينكه علم را از هر جا اخذ بكنيد، خوانديم. روايت 42 که «**خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَهُ وَ لَا تَنْظُرُوا إِلَى عَمَلِهِ**»[[1]](#footnote-1) را معنا کرديم و از آن گذشتيم.

1. دسته‌ای ديگر از روايات هست كه بخصوص در مورد اخذ حكمت از منافق وارد شده است حدود 10 روايت به اين مضمون داريم كه حكمت را از منافق هم باشد، بگيريد.

# أخذ روایت حتی از منافق

## روایت اول

این روايات در جلد دوم کتاب العلم باب 14 صفحه 97 است. در این باب روايات متعددی وارد شده است. در محاسن برقي است از محمد بن علي عن وهیب بن حفص عن ابي بصير عن ابی‌عبدالله (ع) كه یك سند آن اين است يك سند هم دارد؛ دو سند دارد و فرمودند که «**مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ وُهَيْبِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع- وَ حَدَّثَنِي الْوَشَّاءُ عَنِ الْبَطَائِنِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ كَلِمَةَ الْحِكْمَةِ لَتَكُونُ فِي قَلْبِ الْمُنَافِقِ فَتَجَلْجَلُ حَتَّى يُخْرِجَهَا»[[2]](#footnote-2)**

فتجلجلُ يا فتجلجلَ كه تجلجلُ که يا افتاده، تجلجلَ تتحرك، معناي آن تضطرب است، اضطراب دارد، كلمه حكمت و حكمت در قلب منافق وصله ناچسبي است با يك اضطراب در درون او وجود دارد تا اينكه او کلمه حکمت را از خود بيرون كند.

## روایت دوم

با این مضمون روايات ديگري هم آمده مثلاً روايت 41 دارد که «**خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**»[[3]](#footnote-3) البته اين روايت محاسن است كه علي بن سيف نقل می‌كند، روايت مقطوعه است قسمت عمده‌ای از اسناد روايت در حديث 41 نيست. عبارت اين است كه «**خُذُوا الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**» حكمت را ولو از مشرك هم باشد بگير.

## روایت سوم

در حدیث 56 كه از نهج البلاغه است «**خُذُوا الْحِكْمَةَ**» اميرالمؤمنين فرمودند: **«أني كانت**» هر جا بود حكمت را بگير «**خُذِ الْحِكْمَةَ أَنَّى كَانَتْ فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِقِ فَتَتَخَلَّجُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسْكُنَ إِلَى صَوَاحِبِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ**»[[4]](#footnote-4) تا به مؤمني برسد.

## روایت چهارم

باز حديث 57 به همين معنا است «**الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ**»[[5]](#footnote-5) در امالي مفيد كه سند آن تام نيست.

## روایت پنجم

**عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْمُفِيدِ الْجَرْجَرَائِيِّ عَنِ الْمُعَمَّرِ أَبِي الدُّنْيَا عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): «كَلِمَةُ الْحِكْمَةِ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ فَحَيْثُ وَجَدَهَا فَهُوَ أَحَقُّ بِهَا**»[[6]](#footnote-6) مؤمن دنبال علم و دانش است هر جا آن را بيابد احق به اين هست و بايد آن را اخذ بكند. پس روايات 57 و 56 و 58 از همين باب كه صفحه 99 است، همين مضمون را دارد. قريب به اين مضامين در روايات ديگري هم هست. نكته‌ای در منبع شناسي عرض بكنم، اخيراً آقاي ری‌شهری كتابي بنام «**العلم والحكمه في الکتاب والسنه**» را منتشر كرده‌اند، درواقع بخش‌هاي پراکنده‌ای كه در کتاب ميزان الحكمه است در این کتاب به شکل مبسوط‌ و جامع‌ آمده است و تا حدي منبع خوبي براي بحث‌های تعليم و تعلم است البته نواقصي هم دارد، مثلاً همین بحث يك روايت خوبي دارد که آنجا نيامده است. کتاب خوبي است و در کل كارهاي تعليم و تربيت نياز به آن داريد.

همين روايات در آنجا هم آمده است که من آدرس آن را ندارم. خوبي کتاب اين است كه روايت عامه هم آورده است. همين روايت في القلب المنافق، «**الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُنَافِق‏»** و «**فَخُذِ الْحِكْمَةَ وَ لَوْ مِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ**».

# جمع‌بندی روایات

ما پنج روايات آورديم، روايات شيعي است و از خاصه نقل شده است اما همين مضمون به‌صورت مكرر در منابع عامه هم آمده است كه حكمت را از هر جا که هست بگيريد. به نظر می‌آيد يكي از مواردي كه در حد يك نوع استفاضه اطمينان آور است و نيازي به بررسي سندي ندارد، خود این مضمون را هم شيعه و هم سني دارد و جای تصور مشكلي در قضيه نيست البته ما براي تصحيح آن خيلي نياز به آن طريق نداريم براي این‌که در بين اين روايات بعضي از درست است و سند آن قابل تصحيح است. همان يكي كه باشد كافي است. اولین روايت، روایت 44 است که دو سند دارد که در محاسن برقي است. محمد بن علي عن وهب بن حفص عن ابي بصير كه ظاهراً درست باشد احتمالاً محمد بن علي بن محبوب باشد، آن‌هم وهب بن حفص است كه توثيق دارد، ابي بصير هم توثيق دارد. از امام صادق (ع). ظاهراً سند درست است با ترديدي كه در محمد بن علي دارم، چون محمد بن علي نام مشترك میان افراد متعددي است و اينكه اينجا کدام است من تا حدي اطمينان دارم، اطمينان كامل ندارم ولي ظاهراً درست باشد، روي محمد بن علي بايد دقت ثانويي بكنيم.

## بحث رجالی

### ابي بصير

البته راجع به ابي بصير در رجال بحث‌هاي خيلي طولاني و مبسوطي است ابي بصير بين چند تا مشترك بوده است، ولي معمولاً ابي بصير كه در روايات ما می‌آيد همه تلقي به قبول است اين يك سند است. همين حديث سند ديگري دارد که حسن بن علي وشاء است كه معتبر است عن البطائني عن ابي بصير؛ بطائني همان حمزه بطائني است كه از وكلاي امام موسي بن جعفر (ع) بود و بعد از آن حضرت جزء واقفيه شد، پول‌هاي زيادي نزد او بود و به خاطر همان هم يكي از كساني كه منشأ پيدایش واقفيه شد، بطائني است كه سر آن، اين بود که وكيل بود و پول زيادي دست او بود و اين را ترويج كرد که امام موسي بن جعفر (ع) غائب هستند و از دنیا نرفته‌اند، جریان واقفيه درست شد. اگر كسي تاريخ زمان امام رضا (ع) را ببيند جریان واقفيه یک جریان انحرافي بود که اکثريت بسيار معتنابهی از شيعه را طرف خود کشيد (قول به وقف) علت اين بود که تعداد افراد برجسته و مشارب البنان بود که معتقد به وقف شدند و دلايل ديگري كه دارد. قضيه وقف خيلي جا افتاد و یک جبهه جديدي در كه مقابل امام رضا (ع) گشوده شد قول به وقف بود که شايد در زمان ائمه قبلي به اين شكل نبود، البته در زمان امام سجاد (ع) هم‌چنین چيزي بود ولي زمان امام رضا (ع) قول به وقف خيلي برجسته مطرح شد.

### علي بن حمزه بطائني

يكي از چهره‌های خيلي مؤثر در پيدایش طبقه واقفيه علي بن حمزه بطائني بود. راجع به روايات علي بن حمزه بطائني خيلي بحث است كه آيا می‌شود به روايات اين شخص اعتماد كرد یا نه؟

1. یک نظر این‌که مطلقاً نمی‌شود؛
2. يك نظر اين است كه مطلقاً می‌شود؛
3. يك نظر اين است كه روايات او كه از قبل از وقف است قابل‌اعتماد است و روایاتی که بعد از وقف است، قابل اعتبار نيست و بعيد نيست اين نوع رواياتي كه با يك واسطه از امام صادق (ع) نقل می‌كند، جزء وقف باشد.

البته خيلي جاها شبهه موضوعيه است كه از قبل است يا بعد، -يكي از خاطراتی كه فراموش نمی‌کنم ما تازه رفته بوديم درس مرحوم آقاي حائري حدود 3 و 4 سالي درس خمس و اصول ايشان رفتيم، به مناسبت يك روايتي از همين بطائني در کتاب خمس يا جاهاي ديگر ايشان مطرح كردند و همان‌جا يك اخلاقي گفتند که هم خودشان سخت گريه كردند و هم جمع را فوق‌العاده منقلب كرد و خيلي روي اين درس اخلاقي تكيه داشتند که به‌هرحال هواي نفس به خاطر اينكه مقامي و موقعيتي و پولي داشت عملاً يك اعتقاد باطلي را رواج داد به حدي كه ديگر چهره محدث برجسته صاحب روايات و اخبار زياد مورد لعن ائمه قرار گرفت.

در این روایت اگر شبهه محمد بن علي را رفع بكنيم كه ظاهراً هم رفع شده باشد محمد بن علي موثق است، روايات معتبر دارد ولي مجموعاً كه ببينيم تعدد روايات و اينكه عامه هم نقل كرده‌اند، شاید تا حدي اطمينان هم بياورد سند هم دارد.

#### ديدگاه‌های موجود در روايات بطائني

در روايات بطائني سه ديدگاه وجود دارد؛

1. بعضي می‌گويند به لحاظ نقلي و خبري آدم موثقي بوده است مگر اينكه که در بحث‌های اعتقادي چیزی آمده باشد والا ثقه است؛
2. به خاطر فساد عقيده‌ای كه پيدا کرد هيچ وثوقي ندارد؛
3. قبل از وقف و بعد از وقف تفاوت پيدا می‌كند. براي اينكه تشخيص بدهيم كه قبل از وقف است يا بعد از وقف، بايد قرائني پيدا بكنيم والا شبهه موضوعيه می‌شود. نمی‌دانیم قبل از وقف نقل كرده است يا بعد از وقفش نقل كرده است. البته خروج از این شبهه موضوعيه روي این ديدگاه هم خيلي مشكل است.

نحوه اخذ موضوع يكي از بزنگاه‌های فقهي كه اگر كسي بتواند نوع موضوع را و نوع جریان اصول را تشخيص بدهد واقعاً مجتهد است.

این در بحث استصحاب سه نوع می‌شود و اگر شك بكنيم که كدام را بايد اخذ كرد، آن مبنا است كه لزومی‌ ندارد وارد آن بشويم. نيازي به اين نداريم چون آن‌طرف را بايد احراز بكنيم مجرد ترديد ولو كه مثبت و محرزي براي وثوق آن نداريم كافي است براي اينكه كنار برود، يعني نياز به استصحاب نداريم. همین‌که دليلي براي ما اثبات وثوق نمی‌کند و احراز وثوق نمی‌کنیم و نمی‌توانیم اخذ به خبر آن بكنيم، لازم نيست عدم وثوق را احراز بكنيم.

اين از ‌جاهایی است كه می‌گويند در رتبه شك تكليف حكم معلوم می‌شود، لازم نيست كه اصل بيايد و رفع شک بكند و به‌مجرد شك حكم روشن است، نيازي نيست كه جریان اصل بيايد و وضع را مشخص بكند. در پاره‌ای از موارد به‌مجرد شك وضع ما را مشخص می‌كند و نيازي به اجراي اصل نداريم این در بعضي از موارد نادر است خيلي كم می‌شود، يكي از آن‌ها اينجا است يعني همین‌که شما نمی‌توانید احراز وثوق بكنيد، محرزي براي وثوق نبود، خبر كنار می‌رود، لازم نيست براي اينكه خبر را كنار بگذاريد، احراز عدم وثوق بكنيد، بلكه آن‌طرف لازم است. دليل يا اصلي كه براي شما احراز وثوق نکرد در رجال کتاب تنقيح المقال مرحوم مامقاني که متأسفانه چاپ جديد هم نشده از همان چاپ‌های قديمي قطور و بزرگ است، خيلي کتاب ارزشمندي است يعني اگر كسي آن را ببينيد به‌خوبی حس می‌كند که آقاي خوئي همه‌جا نوعي تعليقه براي آن می‌زند.

تنقيح المقال مامقاني سه‌جلدی است و بحث علي بن حمزه بطائني را مفصل بحث كرده است و اگر کسی در رجال کتاب تنقيح المقال و معجم آقاي خوئي را داشته باشد، تقريباً نياز او را برطرف می‌كند. تنقيح المقال خيلي کتاب ارزشمندي است. علي بن حمزه بطائني حتي نوع بحث را سه قول كرده است و یکی‌یکی بحث كرده است و شبهه موضوعيه را مطرح كرده است.

# دسته‌ای ديگر از روايات

اين دسته‌ای ديگر از روايات است كه «**خذالحكمه ولو من المشركين**» «**خذالحكمه ولو من المنافق**» يا با تعلیل‌هایی كه شده است.

## روایت اول

نظير آن از همين مقوله روايت 39 هست كه مرفوعه است، در محاسن برقي است علي بن عيسي قاساني، عن ابن مسعود ميسري كه خود این‌ها توثيق ندارند بعد هم دارد رفعه؛ مرفوعه است.

قال، قال المسيح (ع) نقل می‌كنند که به حضرت عيسي (ع) فرمودند که؛ «**خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَ لَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَق**‏»[[7]](#footnote-7) «**كُونُوا نُقَّادَ الْكَلَامِ فَكَمْ مِنْ ضَلَالَةٍ زُخْرِفَتْ بِآيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ كَمَا زُخْرِفَ الدِّرْهَمُ مِنْ نُحَاسٍ بِالْفِضَّةِ الْمُمَوَّهَةِ النَّظَرُ إِلَى ذَلِكَ سَوَاءٌ وَ الْبُصَرَاءُ بِهِ خُبَرَاءُ**»[[8]](#footnote-8)

## روایت دوم

با کمی تفاوت حديث 40 هم هست، محاسن برقي، نوفلي عن السكوني نقل كرده است اين سند همان سند موردبحث است كه نوفلي عن السكوني از امام صادق (ع) دارد عن ابائه (ع) عن رسول‌الله (ص): «**غَرِيبَتَانِ كَلِمَةُ حُكْمٍ مِنْ سَفِيهٍ فَاقْبَلُوهَا وَ كَلِمَةُ سَفَهٍ مِنْ حَكِيمٍ فَاغْفِرُوهَا**»[[9]](#footnote-9) حكمتي كه از يك آدم گمراهي است، حكمتي كه از سفيه، صادر می‌شود، بپذيريد و سفاهتي كه از حكيم صادر می‌شود چشم‌پوشی و عیب‌پوشی بكنيد. اين سند نوفلي عن السكوني كه بارها در فقه مواجه شده‌اید بحث دشوار و مشكل اين سند که شايد هزارها، صدها روايت داريم-صدها ديگر قطعي است- كه نوفلي عن السكوني از امام صادق (ع) نقل می‌كند. مشكل اين است كه سكوني عامي است ولي توثيق دارد، نوفلي توثيق ندارد و اين معضل فقهي شده است، طرق چندگانه‌ای براي تصحيح نوفلي وجود دارد، چیزی كه آقاي تبريزي و این‌ها به آن معتقد هستند همان قاعده است كه می‌گويند؛ فرد شناخته‌شده و مشهور، اگر توثيقي از مشاهيري باشد و تضعيف و قدحي در باب او وارد نشود، خود این نوعي توثيق است و وثاقت او را می‌رساند. آدم شناخته‌شده و مشارب البنان اگر در کتب رجالي ما که درصدد نقل قدح‌ها بودند و مخصوصاً كه شناخته‌شده است مثل نوفلي كه این‌همه روايت دارد، اين نشان می‌دهد که وثاقت دارد و قدحي ندارد، اين چيزي است كه آقاي تبريزي می‌فرمودند و خيلي چيزها را با همين مبنا درست می‌كردند ازجمله كل روايات نوفلي عن السكوني.

ما فی‌الجمله اين را قبول داريم، البته با يك مقدار محدودتر از دایره‌ای كه ايشان کمی توسعه می‌دادند ولي فكر می‌كنم در مثل نوفلي و این‌ها شايد قابل‌قبول باشد.

## روایت سوم

غير از دو سه روايتي كه نقل كرديم، نظير اين، روايت 66 هم هست «**الْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤْمِنِ يَأْخُذُهَا حَيْثُ وَجَدَهَا**»[[10]](#footnote-10) این روایات در این مضمون وارد شده است كه حكمت و علم را از هر جا بگيريد. در اينجا حكمت بود در حدیث 42 که روايت معتبره و حديث قدسي بود اين بود که؛ «**خُذُوا الْعِلْمَ مِمَّنْ عِنْدَه‏»[[11]](#footnote-11)** علم را از هر كه علم دارد بگيريد.

ما باشيم و خود این روايات، اولاً نمی‌شود گفت اين روايات مطلق هر علمي را می‌گويد، وقتي مقابل رواياتي كه می‌گويد علم را از غیر اهل‌بیت نگيريد، بگوييم آن در مورد علم‌های ديني است و اين در مورد چيزهاي ديگر است، اطلاق و تقييدي كه ممكن است تصور بشود، اینجا جاي آن نيست، علت اين است كه مورد اینها حكمت است؛ حكمت هم سروکار با سعادت انسان و این‌ها دارد.

## مفهوم حکمت در روایات

اينكه حكمت يعني چه؟ روايات زيادی وارد شده است كتاب «**العلم والحكمه**» راجع به تعريف حكمت است، در مورد خود حکمت خيلي روايات آمده است، حكمت قرآن است، حكمت معرفت امام است، حكمت معرفت احكام است آنچه مسلم است هرکدام از آن‌ها را معنا بكنيم، سروکار حکمت با سعادت انسان و عمل و شخصيت و منش انسان است نه علوم فيزيک و رياضي كه اصالتاً از شخصيت انسان جدا است و نقش برجسته‌ای ندارد.

# جمع‌بندی بحث

بنابراين نمی‌شود گفت این‌ها مخصوص علم‌های ديگر است، علم‌های مربوط به سعادت و این‌ها را هم می‌گيرد. این يك نكته در فهم اين روايت است.

* من‌حیث‌المجموع سند بعضي از اين روايات درست است و اين مفاد را می‌توانيم از آن به دست بياوريم كه علم و حكمت و معارف را از منافق و مشرك و غير هم می‌شود گرفت. اين طایفه دوم از روايات است.
* يك دسته از روايات در خصوص معارف از غیر اهل‌بیت ما را منع كرده بودند که آن را با قرائن داخلي معنا کرديم كه اين منع، مطلق و بالذات موضوعيت ندارد، بلكه منع درجایی است كه منشأ تأثر یا تقويت آن‌ها بشود و با يكي از آن چيزها آميخته باشد. این هم دسته دوم روايات است كه به‌صورت مطلق يا بخصوص در حكمت می‌گويند علم‌ها را از هرجایی فرابگیرید که اگر بعضي از آن مطلق باشد، همه علوم را می‌گيرد، اگر هم همه علوم را نگيرد، قدر متيقن آن علم‌های مربوط به حكمت است.

اين روايات با رواياتي كه می‌گويد از غیر شيعه چيزي نگيريد، جمع آن دودسته روايات به اطلاق و تقييد نيست، بلكه به اين است كه اينجا فرض گرفته شده است كه حكمت است؛ يعني وقتی‌که صادر می‌شود آدم می‌داند که حكمت است، اين کتاب را که می‌خواند یا اين درس را که از مشرك يا منافق می‌گيرد که می‌داند درست است و این‌طور نيست كه در یک اموري كه مشكوك است، بخواهد آن را حجت قرار بدهد، اعتماد بكند، تحت تأثير عقايد ويژه آن‌ها قرار بگيرد، شاهد آن‌هم در خود عبارت‌های اينجا است، يعني رواياتي كه خوانديم محور آن‌همه جا حكمت است و وقتي هم می‌گويد «**خذا الحكمه ولو من المشركين**» يا «**ولو من المنافق**» يا «**الحكمه ضالّه المؤمن**» مفروض اين است كه معلوم است كه اين حكمت است اما در جایی که می‌گويد از آن‌ها نگيريد براي اينكه در امور مشتبه است، اگر دينتان را از يك عالم سني بگيريد، هرچه او از پيغمبر (ص) و دین نقل می‌كند بگيريد، معلوم است كه راه باطلي می‌رويد، يعني در یک وادي گمراهي قدم برمی‌دارید، در یک فضاي مبهم و مشتبه جلو می‌رويد، در چنین جایی ما را منع كرده‌اند.

همان‌طور كه در خود روايات هم قرينه بود، می‌گفتيم كه آن روايات چند قيد دارد و در محدوده معارف ديني است، آن‌هم در جايي كه درواقع نوعي تدين و اعتقاد از آن پيدا بشود.

اين نكته را می‌خواهيم بر آن بيفزاييم، يعني در جايي است كه نوعي شبهه و اشتباه و مشتبه بودن در آن باشد والا اگر چيزهايي است كه توهم خلاف در آن نمی‌رود، معلوم است حرف درستي است و با عقل و منطق جور است، هيچ جايی گيري ندارد، چه عيبي دارد انسان چيزهايي ياد بگيرد؟

عين این‌که كسي برود خارج مثلاً روانشناسي یا علوم دیگری بخواند و جاهایی كه شبهه‌ناک می‌شود هم توجه داشته باشد ولي اينكه راه زندگي را ياد می‌دهند، حتي ممكن است در علوم انساني و این‌ها تأثير روي خود او بگذارد يعني از شيوه‌ها و روش‌هايي که می‌آموزند انسان می‌تواند در زندگي سعادتمند خود هم از آن‌ها استفاده بكند، عيبي ندارد. مانعي ندارد که حكمت از جاهاي ديگري گرفته بشود، اما اگر حكمت نيست یا نمی‌دانیم حكمت است یا نه؟ روايات شامل آن نمی‌شود. حكمت، مسائل حقي است كه ابزار و وسایلی يا محتوايي براي سعادت من فراهم می‌كند يعني دانش‌هایی كه يا محتواي سعادت ما هستند یا ابزار و وسایل سعادت ما هستند. چطور خودتان را بسازيد، چگونه عمل كنيد؟ چيزهايي كه عقلي و منطقي و درست است و می‌دانيم كه باطل نيست.

## بررسی روایت «**خذوا العلم»**

در روایت «**خذوا العلم»** تعبير علم‌ داریم و مطلق است اینکه این را از آن‌ها جدا کردم به خاطر این است. غير از روايات «**خذوا العلم**» يا موضوع همه حكمت است يا حق است. این دو موضوع را دارد در درون اين دو موضوع هم چيزهايي كه مشتبه نيست نهفته است. وقتي هم چيزهاي مقابل آن را ملاحظه بكنيم ارتكازات عقلي اين قيد هم در آن می‌آيد که مشتبه نيست و در آن تدين به او و اخذ معارف از او در حيطه‌ای كه معلوم نيست كه حق است يا باطل است نيست.

به‌عبارت‌دیگر در جايي است كه مشرك يا منافق، معيار حق و باطل براي من نشده باشد، می‌دانم مطلب حق است منتها او می‌گويد، روايت می‌گويد این مانعي ندارد، اين روايات با رواياتي كه قبلاً درباره اخذ معارف ديني از غیر شيعه می‌گفتيم، دو موضوع متفاوت است و در آن تعارض نيست. آن‌ها در معارف ديني بود که همراه با تدين يا تقويت بشود و در اموري كه جاي شبهه است و اخذ معارف از آن‌ها محل ترديد است، می‌گويد این را نگيريد. درصورتی‌که همراه با تدين یا اعتقاد بشود یا تقويت آن‌ها نشود، بگیرید. رواياتي داشتيم كه می‌گفت كه حقايقي هم در دست آن‌ها هست با قرائني كه در خود بحث اخذ از غیر شيعه گفتيم.

در دایره اخذ معارف از غیر شيعه و عامه دودسته روايات بود، جمع كرديم و با قرائني داخلي به اين مضمون رسيديم. اين مضمون منافاتي با مضموني كه اينجا گفته شده است ندارد، آن می‌گوید در اموري كه بايد از اهل‌بیت گرفت ملاک اهل‌بیت است، حق و باطلي در درون آن محتوا تعيين شده نيست که آدم با عقل خود بتواند تشخیص دهد؛ اما اين روایات می‌گويند که چيزهاي حق و روشن را بگيريد، اين اطلاق هم دارد، بعضي از آن‌ها دارد من المشرك، بعضي از آن‌ها دارد من المنافق، اهل باطل، مفاهيمي دارد که هم مشرك را می‌گيرد و هم سني را می‌گيرد هم شيعه اهل باطل را می‌گيرد، اگر حكمت بود، حق بود، بگيريد، ولي اگر بخواهيد آن را معيار حق و باطل اين بحث قرار بدهيد، درست نيست.

رواياتي هم كه می‌گويد از غیر شيعه، نگيريد آن‌ها هم الغاء خصوصيت می‌شود، غير شيعه چون در زمان ائمه خيلي مورد ابتلا بوده است تأکيد بر آن شده است و الا معارف و چيزهايي كه می‌خواهيد به خدا نسبت بدهيد از يك يهودي بگيريد، مسيحي بگيريد یا الغاء خصوصيت می‌شود يا بالاولويه، هرجایی كه در یک فضاي مشتبه بخواهيد جلو برويد و سخن يك معلم و استاد و خواندن يك کتاب را ملاک بگيريد می‌گويد در اين فضا درصورتی‌که با تدين به حرف او و اعتقاد به حرف او باشد، درست نيست، الغاء خصوصيت هم می‌شود. فقط اختصاص به سني ندارد و غير سني، مشرك، يهودي و مسيحي هم همین‌طور است.

اين روايات هم می‌گويند آن جاهايي كه حكمت باشد یا مطالب حقي است و شبهه‌ای در آن نيست، گفتيم كه از مساق همه روايات خارج است و علی‌القاعده مباح و جايز است و مشكلي ندارد.

## دیدگاه شهيد مطهري

شهيد مطهري و این‌ها می‌گويند طبق آن چيزي كه از يونان آمده است دو نوع حكمت داريم؛ حكمت عملي و حكمت نظري. دو احتمال درباره حكمت هست يكي اينكه حكمت فقط معارف ديني و اعتقادي و ما يرتبط به است که شامل مقدمه و ابزار آن است؛ اعم از اعتقادات و اخلاقيات و اعمال يا چيزهايي كه كمكي براي اين مسائل باشند یا چيزهايي كه در علوم انساني است که به نحوی ارتباط پيدا بكند.

اما حكمت نظري هم می‌گيرد یا نمی‌گیرد، حكمت نظري به‌اصطلاح متداول، يعني چيزهايي كه مثلاً در قواعد فلسفي خيلي با این بحث هم ارتباط ندارد، یا قواعد رياضي، فيزيك، شيمي را می‌گيرد یا نمی‌گیرد، بايد كسي كلمه حكمت را حمل بر اصطلاحي بكند که از يونان آمده است و ما ساختيم و پرداختيم و بگويد که آن است.

حكمتي كه در فضاي ديني ما بكار می‌رود شامل آن چيزها نمی‌شود، علم هم خيلي شامل آن‌ها نمی‌شود چه برسد مثل مفهوم كلمه حكمت كه بار ارزشي زائدي دارد، نظر ما این است.

می‌گوید که علم هرجایی هست یاد بگیرید يعني همان حكمت یا حق را از هر جا می‌توانيد بگيريد كنايه از مبالغه است سند هم ندارد.

# نتیجه بحث

این مجموعه روایات است، فقط روايات «**خذوا العلم ممن عنده**» باقی می‌ماند كه تعبير علم دارد، گفتيم كه علم اطلاق ندارد یا منظور علم‌های ديني و معارف و این‌ها است يا اينكه انصراف دارد، ولی اطلاق آن را قبول نداريم. اگر اطلاقي هم داشته باشد فرض می‌گيريم كه می‌گويد همه علم‌ها به هر شكلي از هرجایی می‌توانيد بگيريد، اين يك عام مطلق می‌شود. اين روايات هم می‌گوید حكمت را از منافق و از مشرك و هرجایی بگيريد اين هم اخص از آن است منتها مثبتين هستند و تنافي ندارند. رواياتی هم كه می‌گويد از غیر نگيريد، مقيد به قيودي بود که مقيد این روايت می‌شود.

بنابراين روايات «**خذوالحكمه و حق**» با رواياتی كه دو مضمون متفاوت داشت و تعارضي بين آن‌ها نبود، روشن شد.

## بررسی روايات «خذوا العلم ممن عنده» يا «خذ العلم ولو بالسين»

روايات «**خذوا العلم ممن عنده**» يا «**خذ العلم ولو بالسين**» رواياتي كه تعميم می‌دهد، در اين روايات دو مطلب وجود دارد؛ روايت «**خذوا العلم ممن عنده**» و رواياتي كه تعبير علم دارد، چه نسبتي با اين دو طائفه روايات پيدا می‌كند؟

اولاً: منظور از این‌ها همان علم ديني و معارف ديني است و مفاد آن همان مفاد «**خذالحكمه**» است،

ثانياً: اگر مطلق هم باشد؛ يك دليل می‌گويد علم را از هر جا بگير، هر علمي از هر جا، يك دليل هم می‌گويد که حكمت را از منافق بگير، این‌ها با هم مثبتين هستند و تعارضي ندارند. رواياتي كه می‌گويد که علم و معارفتان را از سني نگيريد و به الغاء خصوصيت يا تنقيح مناط يا بالالویه از غیرمسلمان نگيريد. آن‌ها هم كه مقيد به آنجايي شد كه امر مشتبه باشد، همراه با تدين باشد، آن مقيد این روايات می‌شود، اين روايات می‌گويد علم را از هر جا که می‌خواهيد بگيريد، این‌ها می‌گويد جايي كه مشتبه است و شما می‌خواهيد در قلمرو معارف ديني تدين پيدا بكنيد، اين را از آن‌ها نگيريد. با اين قيود مقيد آن می‌شود.

## جمع‌بندی

عرض اول ما این است که اطلاق ندارد و معنای علم این نیست. عرض دوم اين است كه اطلاق دارد، منتها یک‌گوشه آن با آن روايات خارج شده است. اگر علم در اينجا را همان مفاد حكمت و این‌ها بگيريم دو طایفه روايات را معنا کرديم، اما علم را اگر معناي اعم از حكمت بگيريم یعنی هر علمي و هر طوري و هرجایی، نه علم ديني و این‌ها، آن‌وقت آن مطلق می‌شود و اين دو تا اخص هستند که یكي مثبتين است و تنافي ندارد، یکی هم تنافي دارد، مقيد آن می‌شود. اين نظام جمع اين روايات در اينجا می‌شود.

والسلام عليكم و رحمه‌الله و بركاته؛ و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار.

1. **بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 97.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 97.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- همان.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 99.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- همان.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- همان.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 96.** [↑](#footnote-ref-7)
8. **- همان.** [↑](#footnote-ref-8)
9. **- تحف العقول، النص، ص: 59.** [↑](#footnote-ref-9)
10. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 105.** [↑](#footnote-ref-10)
11. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏2، ص: 97.** [↑](#footnote-ref-11)